

یادی از دکتر غلامحسین صدیقی^۱

ایرج افشار

یکی از دانشی مردان کم‌مانند ایران که با پای گذاردن در میدان سیاست توانست از فراز و فرود آن به نیکنمایی و با استواری اخلاقی بگذرد دکتر غلامحسین صدیقی است. صدیقی پیش از این که به وزارت در دولت دکتر محمد مصدق برگزیده شود دانایی بود دانشگاهی، مدرسی بود تمام عیار و محقق بود عاشق‌وار. استاد رشته‌ی تاریخ فلسفه در دانشکده ادبیات بود و بیش از آن در زمینه‌ی جامعه‌شناسی درس می‌گفت.

چون در سراسر زندگی دانشگاهی به گسترش امور آن بنیان، علاقه‌مندی وافر داشت و همیشه به جان و دل خویش مترصد خدمتی در راه ترقی مملکت بود و پیشرفت دانشگاه و زیاد شدن تعداد تحصیل‌کردگان و دامنه یافتن پژوهش‌های علمی را برای آن مقصود و نیت مؤثر و مفید می‌دانست، به دعوت دکتر علی اکبر سیاسی، نخستین رئیس مستقل و مدیر مدبر آن، مؤسسه مقام مدیرکلی دانشگاه را پذیرفت. چند سال در آن سمت، در نهایت صداقت و دلسوزی و فرهنگ‌پژوهی خدمت کرد و توانست شخصیت بارز و قابلیت اجتماعی خود را به جامعه عرضه کند. در منصب اداری دانشگاه کارش جنبه فرهنگی هم داشت و ناگزیر از آن بود که اشرافی حقیقی به همه‌ی جوانب امور دانشگاه داشته باشد. او چند دوره نمایندگی دانشکده ادبیات و علوم انسانی را در شورای دانشگاه داشت. آنچه همکاران صدیقی در آن شورا از گفتار و رفتار او به یاد می‌آورند همه حکایت می‌کند از دلیری او در بیان معتقدات فرهنگی خود و احترام گذاردن به مَرّ قانون و رعایت کامل بی‌غرضی.

رفتار دانشگاهی دکتر صدیقی، هم در مقام مدیر کلی دانشگاه، هم به مناسبت کمالات معنوی و اخلاقی او، خصوصاً رعایت ترتیب و انضباط بیش از حد در امور آموزشی و حضور منظم در کلاس درس، او را در میان همگان شاخص و مدیری اصولی معرفی کرده بود. شاید همین خصایل و خصایص انسانی او موجب آن شد که چون یکی از دوستانش او را به دکتر محمد مصدق معرفی کرد از سوی ایشان به وزارت پست و تلگراف و پس از آن به وزارت کشور برگزیده شد و تا به هنگام در افتادن به زندان (پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) همراه و همگام و هم‌سخن مصدق بود. در دادگاه نظامی متانت اخلاقی و استواری همیشگی و بزرگ‌منشی بنیانی خود را از دست نداد. نهراسید و هر چه گفت از سر سوز بود و صادقانه. با قامت راست و افراخته و لب‌هایی که گاه نیم خنده‌ای از آن برمی‌خواست و

^۱ برگرفته از نشریه بخارا، شماره ۱۲۷، مهر و آبان ۱۳۹۷.

چشمانی تیز و کنجکاو و زبانی روشن و بی‌مجامله گفت: «وقتی بنده عرض می‌کنم حکومت مشروطه برای این است که اعتقاد من و اعتقاد رئیس دولتی که من افتخار عضویت آن دولت را داشتم، این بود که این کشور قانون اساسی‌اش نباید تغییر کند (دکتر مصدق: صحیح است) در شرایط فعلی، از آینده کسی خبر نمی‌تواند بدهد.... شأن و شخصیت و حیثیت من به من حکم می‌کند که بدون بیم و امید و طمع که من از هر سه دور هستم، یعنی نه بیم از کسی دارم و نه امید به کسی دارم و نه طمع به کسی و به مقامی دارم، بدون بیم و امید و طمع عرض می‌کنم که عقیده من روی مطالعاتی که کرده‌ام و درسی که خوانده‌ام و نوشته‌هایی که قبل از این مانده از من، چه در درس و چه در مجامع بین‌المللی موجود است گواهی می‌دهد که من به آنچه گفته‌ام اعتقاد کامل دارم.... بسیار متأسف هستم که برخلاف عادت معمول که همواره سعی می‌کنند شکاک را مؤمن کنند، در این مدت بعضی اشخاص خواسته‌اند که مردی مؤمن را شکاک قلمداد کنند. حکومت بین من و آن اشخاص با احکم الحاکمین است.»

در گوشه‌ای دیگر از مدافعات خود گفت:

«بیست و هفت سال محصل بوده‌ام و شانزده سال دانشیار و استاد دانشگاه تهران بوده‌ام.... در زندگی من یک قدم بر خلاف مصالح کشور پرافتخار ایران برداشته نشده است. تمام کسانی که مرا می‌شناسند می‌دانند که من زندگانیم، سلامت بدنم، در راه مطالعه افتخارات و مآثر و آثار این کشور کهنسال صرف شده است. در این صورت آیا سزاوار است که به حکم دادن یک دستور اداری هزار بد و ناسزا به شخصی بگویند که گوشت و پوست و رگ و استخوان او به عشق و علاقه نسبت به این کشور سرشته است...»

دکتر مصدق در قبال مدافعات دکتر صدیقی گفت: «بنده از آقای دکتر صدیقی چیزی نشنیدم که بتوانم رد بکنم.»

روحیه‌ای که صدیقی در دادگاه داشت یادآور این بیت نیمتاج سلماسی است:

عزمی بزرگ باید و مردی بزرگتر
تا حل مشکلات به نیروی او کنند

تردید نباید داشت که اگر صدیقی همکار و همگام و هم‌زندان مصدق نشده بود، حیثیت والا و مرتبت اکتسابی معزز را نمی‌داشت. جمعیتی که از طبقات مختلف شهر در مراسم تشییع جنازه و مجلس فاتحه او حضور یافته بودند تنها به مناسبت مقام علمی و دانشگاهی او نبود. بیشتر برای آن بود که او خود را از کلاس درس جامعه‌شناسی به درون جامعه کشانیده بود و چندی در مبارزات اجتماعی شرکت فعال داشت و یکی از منادیان حفظ قانون اساسی و ضرورت بازگرداندن آزادی به مردم بود. تردید نباید داشت که اگر فعالیت ذهنی دکتر صدیقی محدود و مقصور می‌بود به ارائه‌ی پژوهش‌های ژرف علمی و یادداشت‌برداری عالمانه از متون و نصوص تواریخ و اسناد و منابع بازمانده از پیشینیان و تدریس چند رشته از درس‌های علوم انسانی، دانشمندی بزرگ می‌بود همچون محمد

قزوینی، اما دکتر صدیقی از پهنه‌ی دانش و پژوهش به میدان حکومت و سیاست وارد شد و توانست مردی بماند خوشنام و دوراندیش و خوشفکر به طوری که چون زندگیش پایان می‌گیرد اکثریت افراد صاحب احساس و مردم روشن ضمیر در سوک او متألم و متأثر می‌باشند و می‌گیرند. ما دانشمندان طراز اول دیگری چون محمدعلی فروغی و سید حسن تقی‌زاده داشته‌ایم که در زمینه تحقیق علمی پیشگام صدیقی بوده‌اند و کارهای علمی آن‌ها موجب تحسین و تقدیر بوده است، اما افکار و اعمال سیاسی آن‌ها قبول همگانی (نه خواص) نیافته است.

دکتر غلامحسین صدیقی در جریانی از تاریخ و سیاست ایران قرار گرفت که بزرگی و سالاری برانزده آن بود. به گفته معروف:

اندر بلای سخت پدید آید
فرّ و بزرگواری و سالاری

او از رسته‌ی اندک شمار راست‌کرداران در امور حکومتی بود (همانند: مستوفی الممالک، مؤتمن الملک، اللهیار صالح و محمود نریمان و دو سه نفر دیگر) و به گروه خوشنامان تاریخ معاصر کشور پیوست که شمار آنان به انگشتان دو دست نمی‌رسد.

پس از ۲۸ مرداد به مناسبت فعالیت سیاسی و تفکرات اجتماعی پنج بار به زندان افتاد و طبعاً سختی‌های بسیار دید. بخشی از خاطرات او که مربوط به روزهای نخستین گرفتار شدن اوست، توسط آقای سرهنگ غلامرضا نجاتی در کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و نیز در مجله آینده (سال ۱۳۶۷) چاپ شده است. او در سراسر این مدت بیست و هفت سال مضمون این شعر مسعود سعد سلمان را پیروی می‌کرد:

چو عزم کاری کردم مرا که دارد باز
رسد به فرجام آن کارکش کنم آغاز
بیا بکش همه رنج و مجوی آسانی
که کار گیتی بی‌رنج می‌نگیرد ساز

اما صدیقی، دانشمند کم‌مانند که بود؟

غلامحسین صدیقی از خاندان میرزارضا صدیق الدوله نوری و فرزند اعتضاد دفتر، در سال ۱۲۸۴ زاده شده بود. پس از به پایان رسانیدن تحصیلات متوسطه در مدرسه‌های آلیانس و دارالفنون و پذیرفته شدن در امتحان اعزام محصل به سال ۱۳۰۸ از سوی دولت به فرانسه فرستاده شد. پس از اخذ دیپلم ادبیات در دانشسرای عالی مشهور «سن کلود» به تحصیل پرداخت و چون دوره‌ی آنجا را به پایان برد، دوره دکتری را در دانشکده ادبیات دانشگاه سوربن آغاز کرد و به اخذ درجه دکتری موفق شد. رساله‌ی دکتری در موضوع جنبش‌های دینی ایرانیان در قرن‌های

دوم و سوم هجری است و در سال ۱۹۳۸ در پاریس به چاپ رسیده. او رساله‌اش را خاضعانه به معلمان ایرانی و فرانسوی خود اهدا کرد و سرآغاز کتاب را به این بیت ادیب پیشاوری مزین ساخت:

پس آموزگارت مسیحای تست دم پاکش افسون احیای تست

تألیف این رساله علمی دقیق که از زمان انتشار شهرت گرفت و تا اکنون همواره یکی از مراجع مطالعات محققان در زمینه مورد بحث بوده است، مبتنی است بر استفاده از اهمّ متون عربی و فارسی گذشته که تا آن زمان شناخته و نشر شده بود. همچنین مبتنی است بر اکثر تحقیقات و انتشارات خاورشناسی درجه اول به زبان‌های مختلف اروپایی. اما آنچه یادداشت‌ها و برگرفته‌های صدیقی از کتب را در این کتاب جلوه داده و ماندگار ساخته؛ قدرت استنباط علمی و تازگی و ابتکاری بودن تجسس اوست. عناوین فصول و مباحث مهم این کتاب عالمانه چنین است: وضع دینی ایران پیش از فتح عرب - وضع دینی در ایران در دوره خلفای چهارگانه و امویان و عباسیان - موبدها و کارهای نوشتنی آن‌ها - آداب ایرانی - آتشکده‌ها - مانویّت و زندقه - آیین مزدک - بهافرید - سنباد - استاذسیس - مقنع - خرم‌دینان - بابک.

اهمیت تحقیقات صدیقی در این کتاب، موجب احترام علمی او پیش خاورشناسانی چون لویی ماسینیون شد. تا بدانجا که به هنگام برگزاری کنگره ابن سینا در تهران، چون دکتر صدیقی در زندان بود، همین ماسینیون خواستار ملاقات صدیقی شد و دولتیان به مناسبت آن که ماسینیون از ناموران پژوهش در زمینه مباحث اسلامی و یکی از شیوخ مستشرقان در شمار می‌آمد، اجازه دادند که او به زندان برود و صدیقی را ببیند. ماسینیون خواسته بود دولت ایران را متوجه کند که چه دانشمندی به کنج زندان در افتاده است. تقی‌زاده هم حس احترام خود را در تجلیل مقام علمی صدیقی، در مدتی که او در زندان بود نشان می‌داد و به شاه و دولت متذکر شده بود که باید صدیقی از زندان به در آورده شود.

صدیقی پس از به پایان رسانیدن تحصیلات دانشگاهی در اروپا راهی ایران شد و پس از گذراندن دوره خدمت نظام و وظیفه و افسری، به دانشیاری و سپس استادی دانشگاه تهران رسید و در دانشکده ادبیات موضوع‌هایی چون تاریخ فلسفه قدیم - جامعه‌شناسی - مباحث اجتماعی در ادبیات - بنیان‌های اجتماعی را تدریس کرد. در دانشکده الهیات و معارف اسلامی هم چندی درس فلسفه یونان می‌گفت و ضمناً توانست دانش آموختگان آن دانشکده را متوجه اهمیت علم جامعه‌شناسی کند. او نیروی معنوی خود را با پشتکاری کم‌مانند همیشه بر آن مصروف می‌کرد که علم جامعه‌شناسی و مخصوصاً جامعه‌شناسی فرهنگی و تاریخی را در مراکز علمی ایران رواج بدهد و مورخان

و ادیبان و بالاخره مبتدیان دانشجویان و منتهمیان مدعی را متوجه سازد که برای تازگی تحقیقات و ژرفی تتبعات باید توجهی در خور به مباحث اجتماعی بر موازین علمی جامعه‌شناسی داشت.

در پی برآوردن این آرزو و هدف بود که چندی پس از رهایی از زندان و بازگشتن به محیط دانشگاه موفق شد دانشکده علوم اجتماعی و همراه آن مؤسسه تحقیقات و مطالعات اجتماعی را در دانشگاه تهران ایجاد و تأسیس کند و با دقت و مراقبت پایه‌های استواری برای آن بگذارد و محققان پرکار و علاقه‌مند را به تدریس و تحقیق وادارد. دانشجویانی که آنجا مستقیماً زیر نظر او بالیده شدند، امروز از محققان نامور و استادان خوب این رشته‌اند. به راستی او را باید پایه‌گذار علم جامعه‌شناسی و مطالعه در احوال اجتماعی ایران دانست و خدماتش را ارج گذارد.

صدیقی پس از سی و پنج سال تدریس بازنشسته شد و شورای دانشگاه به مناسبت مقام بلند علمی و خدمات والای دانشگاهی در سال ۱۳۵۲ (چهلیمین سال تأسیس) عنوان استاد ممتاز را به او داد. خطابه حکمت‌آمیزی که صدیقی در مراسم اعلام این مقام خواند از ارزنده‌ترین سخنان فرهنگی اوست. مناسب می‌داند که چند عبارتش را نقل اوست. «چند تن از استادان ارجمند که در این بزمگاه روحانی حاضرند و روزی در این دانشگاه دانشجو بوده و مرا شناخته‌اند، گواه عدل‌اند که من در هر وضع و حال همواره به دانشجویی مفتخر و مباهی بوده‌ام و بدین امتیاز ناز بر فلک و حکم بر ستاره می‌کرده‌ام.... پس از آنکه شورای محترم دانشگاه با نظر استحسان مرا مشمول عنایت خویش قرار داد با تذکر فحوای این پند که «خویش‌شناسان را از ما درود دهید» پندی که بنابر معروف زینت‌بخش تاج خسرو انوشیروان بود و نظیر آن را در سخن دانش‌افزای سقراط بزرگ می‌یابیم، مکرر فکر سبب‌جوی را متوجه این امر کرده‌ام که چه چیز موجب حصول این نتیجه شده است. پس از امعان نظر به این نتیجه رسیده‌ام: تصمیم اعضای شورای محترم در آغاز چهلیمین سال تأسیس دانشگاه با بضاعت مزج‌های من در علم، با علم و عنایت به سی و پنج سال کار دانشگاهی من، دانش دوستی به نیت قربت نه قصد شهرت و سوداگری و تواضع راستین نسبت به دانشوران و احترام عمیق به مفاخر و مآثر ایران و تکریم عظمت و ارزش مقام انسانی در جهان هستی و اعتقاد استوار به روش و خاصه به روح علمی و برکناری از تعصب که پیوسته آن را استعفا از تعقل شمرده‌ام و گرامی داشتن شخصیت دانشجویان که فروغ دیده استادان و امید آینده ایران‌اند، بوده است.

ظاهراً اتصاف یا لااقل گرایش به بیشتر آنچه گفته شد کوچکترین نشان انتساب به علم و دانش باشد و برای طالب علم اگر از گرانجانی و تیره‌بختی این مایه هم از شرایط و لوازم دانشجویی حاصل نیاید، نزول او در حرم کبریای علم نه تنها امری دشوار می‌نماید بلکه چنین سلوکی در طریق کسب معرفت بی‌ثمر و به منزله‌ی حلقه‌ی اقبال ناممکن جنبانیدن است...»

دکتر صدیقی به مناسبت علاقه‌مندی واقعی فرهنگی و گستردگی و پهناوری دانش، در چند مجمع علمی بین‌المللی و کمیسیون ملی یونسکو و شوراهای فرهنگی عضویت داشت و چندی هم به مناسبت توجه و عنایت علی اکبر دهخدا با شوق و شور همکاری علمی و فرهنگی آن مرحوم را پذیرفت و تألیف و تنقیح دو جزء لغت نامه را بر عهده گرفت و به پایان رسانید. هم‌چنین سیدحسن تقی‌زاده و علی اصغر حکمت که به خوبی بر مقام علمی و فرهنگی او واقف بودند، او را شایسته عضویت در هیأت مؤسسين انجمن آثار ملی دانستند و صدیقی در چند سال آخر حیات انجمن مذکور، ریاست هیأت مؤسسين را بر عهده داشت.

هنگامی که انجمن مذکور تصمیم کرد که جشن هزاره‌ی ابن سینا در تهران و همدان برگزار شود و تألیفات فارسی منسوب به ابن سینا به چاپ برسد، دکتر صدیقی یکی از چند تن معدودی بود که با فعالیت دایمی در استقرار مقدمات کار شرکتی مؤثر داشت و خود تصحیح انتقادی و چاپ چند رساله را متعهد شد.

صدیقی در پژوهش دارای روحیه علمی بود و هیچگاه از پیروی روش علمی دوری نمی‌کرد. به همین مناسبت بسیار محتاط بود. کمتر دلش رضایت می‌داد حاصل تحقیقات و مطالعات خود را که همیشه می‌گفت ناتمام است، منتشر سازد. طبعاً آنچه به قلم او منتشر شده همه نمونه آراسته تألیف و مرحله کمال در استدلال و مبتنی بر استنباط دقیق و در خور توجه کاملان است.

آن چه همه شنیده‌اند و می‌دانند این است که آن مرحوم یادداشت‌های زیادی از متون و تحقیقات به درآورده و بر طبق موضوعات و مباحث مختلف جدا ساخته بود و همیشه و به طور منظم این کار را انجام می‌داد و انبوهی میراث علمی پرارزش از خویش بر جا می‌گذارد که باید آرزوی چاپ آن‌ها را داشت. از جمله در این چند سال اخیر بخشی از مطالعات خود را مصروف به بررسی درباره‌ی «عهد اردشیر» کرد و نیت کرده بود که چون به پایان برسد آن را برای نشر در اختیار موقوفات دکتر محمود افشار بگذارد.

یکی از سجایای بارز اخلاقی و فطری صدیقی، قدرشناسی از کارها و رنج‌های علمی دیگران بود. همیشه نسبت به کوشایان جوانتر عنایت و توجه خاص روا می‌داشت. کار ایشان را می‌ستود و از ارشاد و تنبیه آن‌ها خودداری نداشت. بد و ناپسند را هم متذکر می‌شد. او متوالیاً و منظم‌اً در جستجوی به دست آوردن و خواندن مقاله‌های ارزشمند تحقیقی بود. به همین ملاحظه اغلب مجله‌های جدی را می‌دید و می‌خواند و در دیدارها سخن از خوبی یا بدی آن‌ها می‌کرد

یادم نمی‌رود آن بعد از ظهر تابستان گرمی که در خانه ما را زدند (آن ایام در خیابان سپید، نزدیک چهار راه کالج مقیم بودم). خانه شاگردمان آمد و گفت آقای است، اسمش را «غلامحسین صدیقی» گفت. پس به دم در شتافتم

و تعارف کردم. گفت: متأسفانه کار دارم و باید بروم (در زمان وزارتش بود). فقط آمده‌ام یک شماره از مجله‌ی مهر که برایم نرسیده است بگیرم و حق اشتراک فرهنگ ایران زمین را پردازم.

موقعی که می‌خواست سوار اتوموبیل بشود گفت: در مجله‌نویسی بکوشید مطالب ناگفته، نوشته‌های چاپ نشده و اسناد دور افتاده را منتشر سازید تا وسایل تحقیق گسترش یابد و نکته‌های تاریک مانده روشنی پذیرد و خواننده و جوینده بر تازه یافته‌های بیشتری دست‌یابی بیابد.

گفت: دوباره گفتن و دوباره نوشتن آنچه گفته و نوشته شده است از روح علمی دور است. به هم چسباندن مطالب از این کتاب و آن کتاب، موجب اتلاف وقت و سرمایه است و خودنمایی و فضل‌فروشی را می‌نماید.

سخن بلند و تابنده او ذهن مرا همواره متوجه انتشار اسناد تاریخی و کتاب‌های چاپ نشده ساخت و به مانند شعله‌ی جواله شاید تیرگی راه را بر من به روشنی بدل کرد. این پند حکیمانه و عالمانه را چند بار و به چند مناسبت از او شنیدم. یادش پایدار و روانش شاد باد. مرگ چنین مرد نه کاری است خرد.

از روزی که به «مجله‌نویسی» آغاز کردم همیشه علاقه‌مند به نشر اسناد تاریخی بوده‌ام. شاید سبب‌اش آن است که در مجله‌ی آینده‌ی قدیم، بخشی به این گونه مدارک اختصاص داشت. در مجله‌های علوم مالیه و اقتصاد ثقة الدوله دیبا و کاوه سید حسن تقی‌زاده هم بدین رشته توجه شده بود.

اما جرقه‌ای که ذهن مرا روشن‌تر و شاید شعله‌ور ساخت، عبارتی بود که دکتر غلامحسین صدیقی سی و چند سال پیش هنگامی که مدیر مجله‌ی مهر بودم گفت و آن این بود که:

سعی کنید حرف‌های ناگفته و نوشته‌های چاپ نشده و اسناد مکتوم مانده را منتشر سازید تا تحقیق دامنه بگیرد و نکته‌های تاریک مانده به سوی روشنایی بگراید و از این راه خواننده و جوینده به تازه یافته‌های علمی دسترسی بیابد. تجدید حرف‌های گفته شده و نشر نوشته‌های چاپ شده، اتلاف وقت است... .